

جمله تعجبی

حذف

جمله تعجبی جمله‌ای را می‌گوییم که در آن حالت شور و هیجانی بیان شود، خواه این حالت از اندوه باشد یا از شادی، خواه از درد یا از لذت، خواه از ستایش و آفرین یا از نفرت و کین، خواه از شگفتی و خواه از آرزو یا افسوس.

چه بیخرد کسانند!

چه دلبرها کرد!

چه درد افزاست رنج نامرادی!

چه‌ها کرد!

نسیم سحر گه چه جان پرور است!

چه هوای خوبی!

جمله تعجبی مانند جمله پرسشی است؛ اما فرق میان این دو نوع جمله آن است که بیشتر جمله‌های پرسشی محتاج پاسخ است؛ اما جمله

تعجبی پاسخ نمی‌خواهد .

وقتی که بگویید: «چرا دیر آمدی؟» شنونده می‌گوید: «زیرا کاری پیش آمد» یا علت دیگر را ذکر می‌کند .

اما وقتی که بگویید : «چه دیر آمدی!» منتظر نیستید که شنونده علتی برای دیر آمدن ذکر کند، بلکه تنها تعجب یا بیتابی خود را از دیر آمدن او بیان کرده‌اید .

حالت تعجب را در جمله غالباً با کلمه «چه» بیان می‌کنیم . این کلمه در جمله گاهی ضمیر و گاهی صفت واقع می‌شود .

هنگامی که با حالت تحسین می‌گوییم: چه‌ها کرد! کلمه «چه» ضمیر است، زیرا که جای کلمه‌ای مانند «کار» را گرفته است و به همین سبب جمع بسته شده است.

اما در جمله «چه بیخرد کسانند!» کلمه «چه» صفت است و «بسیاری» را بیان می‌کند و معنی جمله آن است که : «کسان بسیار بیخردی هستند.» گاهی در جمله تعجبی میان فاعل و فعل یا مفعول و فعل، حرف ربط «که» در می‌آید .

چه رنجه‌ها که کشیدم !

چه قطره‌ها که فشاندم !

چه تیرها که گشادی !

چه خون که در دلم افتاد !

جمله تعجیبی جمله‌ای را می‌گویند که با آن حالت هیجان روحی
گوینده بیان شود .

جمله تعجیبی مانند جمله پرسشی است، اما گوینده آن انتظار پاسخ
ندارد .

حالت تعجب با کلمه «چه» بیان می‌شود و این کلمه در جمله گاهی
ضمیر و گاهی صفت قرار می‌گیرد .

* * *

در جمله تعجیبی هم گاهی بعضی از اجزای جمله حذف می‌شود .

چه حرفها ! یعنی: چه حرفهای عجیبی زده‌اند. (یا می‌زنید.) !

چه عجب ! یعنی: چقدر عجب است !

چه دیر ! یعنی: چقدر دیر آمدی !

گاهی نیز برای بیان حالت روحی به جای جمله تعجیبی یکی از

اصوات بکار می‌آید .

اصوات از این قبیل‌اند :

زنهار، آفرین، آه، هان، افسوس، دروغا، دردا؛ خوشا، به، خدایا ،

یارب، زهی.

آخ، وای، زه، خهی، اف، تفو، پیف، هیس، وه.

اصوات در جمله مقامی ندارند، یعنی از اجزای جمله شمرده نمی-

شوند و می‌توان هر يك را بتنهایی جانشین جمله‌ای شمرد .

زنهار ! یعنی : از تو امان می‌خواهم - یا - ترا از این کار

برحذر می‌دارم

آفرین ! یعنی : بر تو آفرین می‌کنم .

آه ! یعنی : رنج می‌برم - یا - از این پیشامد سخت

غم‌گینم .

هان ! یعنی : آگاه باش .

خوشا ! یعنی : چه خوش است .

گاهی پس از هر يك از اصوات جمله‌ای می‌آید، که با حرف ربط

«تا» یا «که» به آن می‌پیوندند. این جمله درباره کلمه تعجب توضیحی در بردارد:

دریغا ! - که - بگرفت راه نفس !

دردا ! - که - روزگار به دردم نمی‌رسد !

زنهار ! - تا - حکایت نام نشنوی !

هان ! - تا - نکنی دراز دستی !

وه ! - که - جدا نمی‌شود نقش تو از خیال من !

هیئات ! که چنین فرصتی پیش آید !

در جمله تعجبی گاهی بعضی از اجزای جمله حذف می‌شود.

اصوات نیز برای بیان حالت روحی گوینده بکار می‌آیند .

اصوات بتهایی جانشین جمله تعجبی شمرده می‌شوند .

در آخر جمله تعجبی و بعد از اصوات نشانه تعجب (!) می‌گذاریم .

جمله امری

- یا . - کتاب را بخوان . - هشیار باش .

- آرام بنشین . - از خانه بیرون برو .

این جمله‌ها همه «جمله امری» است. جمله‌ای که در آن فرمانی داده شده است جمله امری خوانده می‌شود. در جمله امری از کسی می‌خواهیم که کاری را انجام بدهد، یا حالتی را بپذیرد .

وقتی که می‌گوییم «بیا» خطاب ما به کسی است که روبروی ما ایستاده است، یا به وسیله تلفن یا تلگراف یا نامه‌مورد خطاب قرار می‌گیرد. پس لازم نیست که نام او در جمله بیاید . به این سبب است که در جمله امری همیشه نهاد حذف می‌شود .

اگر مخاطب حسن باشد ،

«بیا» معادل است با «حسن باید بیاید.»

«کتاب را بخوان.» معادل است با «حسن باید کتاب را بخواند.»

«هشیار باش.» معادل است با «حسن باید هشیار باشد.»

«آرام بنشین» معادل است با «حسن باید آرام بنشیند.»

جمله‌ای که در آن فرمانی داده شده است «جمله امری» خوانده می‌شود .
در جمله امری «نهاد» همیشه محذوف است .

* * *

هرگاه مخاطب فرمان مشخص نباشد، یعنی نداند که فرمان به او داده می‌شود، ناگزیر او را نام می‌بریم. نام بردن کسی که طرف خطاب است «ندا» خوانده می‌شود .

چند نفر روبروی شما ایستاده‌اند. می‌خواهید به یکی از ایشان فرمانی بدهید . اگر نام او را نیاورید هیچیک از آن چند نفر نمی‌دانند که کدامیک باید فرمان را انجام بدهد، یا حالتی را بپذیرد. پس نام آن کس را که مقصود شماست ذکر می‌کنید. او را «ندا» می‌کنید. می‌گویید:
ایرج! کتاب را بیاور.

در این حال نام ایرج را با آهنگی خاص ادا می‌کنید که با آهنگ عادی نام او تفاوت دارد . در اینجا تکیه صوت روی بخش اول یا هجای اول نام اوست .

گاهی نیز کلمه «ای» را به اول نام او می‌افزایید، می‌گویید :
ای ایرج کتاب را بیاور.

کلمه «ای» در اینجا حرف «ندا» خوانده می‌شود .
در ادبیات فارسی خاصه در شعر گاهی به جای کلمه «ای» پیش از

اسم، حرف «ا» در آخر نام افزوده می‌شود. یعنی نام «ایرج» به صورت «ایرجا» در می‌آید :

شاهها! ادبی کن فلك بدخو را .

جوانا! در جوانی دانش آموز .

کلمه‌ای که ندا کرده می‌شود، چه با تغییر آهنگ کلمه چه با افزودن «ای» به اول یا «ا» به آخر آن، جزء جمله نیست، و خود جانشین جمله شمرده می‌شود .

گاهی پیش از جمله امری نام کسی را که باید کار را انجام بدهد، یا حالتی را بپذیرد ذکر می‌کنیم. این نام بردن «ندا» خوانده می‌شود .
 نشانه ندا یا تغییر آهنگ اسم است یا آمدن کلمه «ای» پیش از آن
 یا آمدن حرف «ا» پس از آن .
 کلمه‌ای که ندا کرده می‌شود مستقل و خود جانشین جمله است.

* * *

اکنون می‌گوئیم که برای ساختن جمله‌های امری صیغه‌های خاصی از فعل هست که مجموع آنها «وجه امری» فعل خوانده می‌شود .
 وجه امری از همان ماده مضارع ساخته می‌شود و به‌خلاف زمانهای وجوه دیگر سه صیغه بیشتر ندارد. به این ترتیب:

بنویسیم . . .

بنویسید . بنویس . . .

.

در فارسی امروز هرگاه فعل امر ساده، یعنی يك کلمه تنها باشد، در اول ماده آن همیشه جزء پیشین «ب» در می آید :

بیار، بیا، بگیرد، بنشین، بگویم، بدو، بخوان، بدهید .

اما اگر فعل خود از دو کلمه ترکیب شده باشد، در اول ماده مضارع جزء پیشین «ب» افزوده نمی شود :

برخیز، باز کن، در رو، در آر، برگرد، فرو کن، کار کن، عجله کن، عاقل شو، پاک کن، گوش کن.

در ادبیات فارسی خاصه در شعر همه صیغه های امر بی جزء پیشین «ب» نیز بکار می رفته است :

دهل زن گو دو نوبت زن بشارت که دوشم قدر بود امروز نوروز
(سعدی)

ما را تو به خاطری همه روز يك روز تو نیز یاد ما کن
(سعدی)

گاهی نیز در ادبیات فارسی جزء پیشین «می» به اول فعل امر افزوده می شود :

می کن = بکن می نویس = بنویس

برو کار می کن مگو چیست کار که سرمایه جاودانی است کار

تو همچو باد بهاری گره گشا می باش (حافظ)

ای باد حدیث من نهانش می گو (حافظ)

اثبات وقی

فعل کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده .

در انواع چهار گانه جمله، کردن کاری، یا روی دادن امری، یا داشتن حالتی را با فعل به کسی یا چیزی نسبت می‌دهیم. یعنی آن کار یا آن حالت را به آن شخص باز می‌بندیم .

این نسبت دادن دو صورت دارد: یکی مثبت و دیگری منفی :

- | | |
|-------------------|------------------|
| پرویز نیامد . | پرویز آمد . |
| دیوار سفید نیست . | دیوار سفید است . |
| خانه آتش نگرفت . | خانه آتش گرفت . |
| هوا صاف نشد . | هوا صاف شد . |

هر فعلی ممکن است به صورت منفی نیز بکار برود. نشانه فعل منفی

حرف «ن» است که پیش از ماده فعل در می‌آید :

رفت. نیامدی. نگفتم. نگویم. نکنی. فرفته بود. نخفته‌ام .

در فعلهایی که بیش از یک جزء دارند، جزء اول پیش از حرف نفی قرار می‌گیرد :

بر نیامد. بیرون فرستم. کار نکردم. در نرفت. پیش نکشید .

فعلهایی که با جزء پیشین «ب» استعمال می‌شود، در صورت منفی این جزء از آنها می‌افتد :

برود - نرود. بکنم - نکنم. بشود - نشود.

در فعلهایی که با جزء پیشین «می» بکار می‌رود حرف نفی پیش از «می» در می‌آید نه پیش از ماده فعل :

نمی‌رفتم. نمی‌گویم. نمی‌دیدید. نمی‌آید. نمی‌رویم .

صورت منفی فعل امر، «نهی» خوانده می‌شود. نهی یعنی کسی را از کاری باز داشتن .

نشانه نهی در ادبیات فارسی به جای «ن» حرف «م» است:

مکن، مرو، منشین، مخوان، مشنو، مگوی، مخواه، مپوی:

مکن که کو کبه دلبری شکسته شود (حافظ)

هماوردت آمد مرو باز جای (فردوسی)

چو آید به نزدیک خویشش مخوان (فردوسی)

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست (سعدی)

و گر باز گردم به مردم مدار (فردوسی)

در فارسی امروز برای فعل نهی نیز همان حرف «ن» بکار می‌رود.

در سخن می‌گویند و در نوشته‌ها می‌نویسند :

نکن، نرو، نخوان، نشنو، نگو، نخواه، نفرست.
اما در شعر همان صورت قدیم با حرف «م» معمول است.

هر يك از صیغه‌های فعل دو صورت دارد : مثبت و منفی
نشانه صیغه منفی حرف «ن» است که بر سر فعل در می آید .
صورت منفی فعل امر را «فعل نهی» می خوانند .
نشانه نهی در ادبیات فارسی حرف «م» است به جای «ن» .

* * *

در ادبیات فارسی قدیم غالباً هر جا که فعلی با جزء پیشین «می»
استعمال می شده، در صورت منفی حرف نفی را پس از این جزء می آورده اند:

مرغ مألوف که با خانه خدا انس گرفت

گر به سنگش بزنی جای دگر می نرود

(سعدی)

گاهی نیز جزء پیشین «ب» نمی افتاده، بلکه پیشتر از حرف نفی در
می آمده است :

غم مخور ای دوست کاین جهان بنماند

و آنچه تو می بینی آن چنان بنماند

این صورت امروز هیچ بکار نمی رود .

گاهی برای تأکید در نفی، فعل به صورت مثبت می آید و حرف

نفی در اول جمله پیش از نهاد قرار می گیرد . در این حال حرف «نه» که

جدا و مانند کلمه مستقلی نوشته می‌شود در حکم «قید نفی» است:

نه چنین است = چنین نیست.

نه هر که آینه سازد سکندری داند = هر که آینه سازد سکندری نداند

نه او مرد این کار دشوار بود = او مرد این کار دشوار نبود

نه که را منزلت ماند نه مه را.

البته در این حال آوردن فعل به صورت منفی درست نیست:

«من نه کار او را نمی‌پسندم» غلط است و همچنین جمله‌هایی از این

قبیل:

نه من نه تو این سخن را نگفته‌ایم - نه پدرم نه مادرم نیامدند.

که باید گفت:

نه من این سخن را گفته‌ام نه تو - نه پدرم آمد نه مادرم.

در ادبیات فارسی قدیم به جای قید نفی «نه» کلمه «نی» بکار می‌رفته

است:

ماهی از سر گنده گردد نی‌زدم.